

## مردم سالاری دینی در حکمرانی علوی

آقای دکتر محسن اسماعیلی<sup>۱</sup>

باید برای تبیین مسئله به چند مقدمه اشاره داشته باشیم؛ نخستین مقدمه اهمیت و ضرورت بحث از مردم سالاری در نظام های دینی و مخصوصاً حکمرانی علوی است. اینکه گفتیم مخصوصاً در ادامه بحث شفاف خواهد شد و توضیح خواهیم داد که چرا از اهمیت مضاعفی برخوردار است. مردم سالاری یا دموکراسی به هر حال گفتمان غالب در جهان معاصر و یک مطالبه عمومی است، در زمان مارنگ حقوقی هم پیدا کرده و در اسناد معتبر جهانی از جمله اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و دیگر اسناد بین المللی مورد تاکید قرار گرفته است و یک مطالبه است، یک گفتمان غالب است و ما باید موضع خودمان را به عنوان طرفداران حکومت دینی و علوی در برابر این پرسش به صورت شفاف، تبیین و بیان کنیم. مخصوصاً اینکه ما در حکومت علوی به حاکمیت انتصابی معتقد هستیم و حاکم را از جانب پروردگار مشروع می دانیم، فرد اعلائی این حکومت امیرالمومنین (ع) است و البته این نظریه در عصر غیبت هم تبیین پیدا می کند و آن گونه که ما معتقد هستیم و بر مبانی فقهی امام راحل (رضوان الله علیه) منطبق هست، حتی ولایت فقیه مبتنی بر نظریه ای است که مشروعیت را از جانب پروردگار می داند. نظریه برگزیده این است، البته نظر مخالفی هم در زمان غیبت وجود دارد که جای صحبت از او نیست.

ما به این دلیل مجبوریم که از مردم سالاری در چنین نظام های انتصابی سخن بگوییم که شبهه ای گمراه کننده و مغالطه ای نادرست در افکار عمومی پخش شده است. این شبهه و مغالطه به درون کشور ما هم راه پیدا کرد و طبیعتاً مثل هر سوال دیگری ما مجبوریم پاسخ عقلانی و منطقی خودمان را به آن بدهیم.

---

<sup>۱</sup> عضو مجلس خبرگان رهبری

سوال این است: میان مردم سالاری با حکومت علوی چه نسبتی وجود دارد؟ حکومت علوی یا به تعبیر دیگر حکومتی که مشروعیت خودش را از جانب خداوند گرفته است و نه از جانب مردم. نظام‌هایی که مشروعیت خودشان را مردمی می‌دانند، اساس حکومت خودشان را بر خواست و آراء عمومی مبتنی می‌کنند، به این پاسخ نیازی ندارند. آنها می‌گویند، حداقل ادعا می‌کنند که ما آمدن خودمان و ماندن خودمان را مبتنی بر حاکمیت ملی می‌دانیم و مردم هستند که با خواست خودشان ما را می‌آوردند و نگه می‌دارند؛ حداقل این ادعا را دارند.

ولی وقتی حکومت علوی شد و خداوند مثل پس فردایی از حکمت و عدالت خودش اقتضا می‌کند که کسی را برای ما به عنوان حاکم منصوب کند و در آن صورت اتمام نعمت و اکمال دین حاصل می‌شود و خدا از آن دین راضی است و نه از دین دیگری؛ خب طبیعتاً این سوال مطرح می‌شود که مردم این وسط چه کاره هستند، مردم چه نقشی دارند؟ آیا آنگونه که بعضی می‌پندارند مردم در حکومت علوی نقشی ندارند یا آنگونه که ما معتقد هستیم، امام و رهبر عظیم‌الشان ما بارها و بارها تبیین و تکرار کردند، مردم سالاری منافاتی با حکومت علوی و انتصابی ندارد. ما باید پاسخ این را بدهیم. چون عرض کردم یک گفتمان غالب است و ما نمیتوانیم موضع فقه سیاسی شیعه را در این زمینه مفقود باقی بگذاریم و بدتر اینکه خدایی ناکرده ما بخواهیم میان مردم و حاکمیت الهی شکاف ایجاد کنیم و آنگونه که توضیح خواهیم داد بعضی خیال کنند که میان این دو منافات است.

مرحوم شهید مطهری در این زمینه تحلیل بسیار دقیق و هشداردهنده‌ای دارند که اینجا فرصت گفتن آن نیست، ایشان می‌فرمایند: اصولاً پیدایش سکولاریسم در دنیای غرب به دلیل قرار دادن مردم سالاری در مقابل حاکمیت دینی بود. سکولاریست به معنای ضدیت با دین نیست، سکولاریست یعنی جدا کردن حوزه دین از سیاست. همین که اشاره فرمودند می‌گوید شما به مسجد بروید ما هم برای اداره امور حکومت فکر می‌کنیم. این تفکر در زمان رونسانس پیدا شد، حاکمیت کلیسا بر اروپا. مرحوم شهید مطهری تحلیلی دارند که من مشاهده کردم که این تحلیل در تاریخ و بیدوران‌ت هم به صراحت و تفصیل بیان شده است. تحلیل این است که وقتی مدعیان حکومت الهی حقوق مردم را رعایت نمی‌کردند و پاسخ اعتراضات و خواسته‌های مردم را نمی‌دادند، برای توجیه کردار خودشان به این استناد می‌کردند که حاکمیت کلیسا، از جانب خداوند است و مردم نقشی ندارند.

تحلیل مرحوم شهید مطهری این است و می‌گوید: این یک تفکر بسیار بسیار خطرناک بود که موجب پیدایش سکولاریست شد چون مردم متدین و دانشمندان طرفدار دین میدیدند یا باید از حقوق فطری یا خواسته‌های فطری خودشان چشم‌پوشند و تسلیم خواست حاکمان مدعی کلیسا شوند و یا باید از دین دست بردارند و به خواسته‌های خودشان توجه کنند؛ آنها برای اینکه از این دوراهی نجات پیدا کنند، آمدند گفتند دین یک چیز است و حکومت یک چیز دیگر است و از اینجا شروع شد.

مرحوم شهید مطهری می‌گوید: بر خلاف تصور رایج مبدعان اندیشه سکولاریسم، دانشمندان بی‌دین یا ضد دین اروپایی نبودند، اتفاقاً دانشمندان دلسوز و دین‌دوستی بودند که می‌خواستند با جدا کردن حوزه حکومت کلیسا از حاکمیت مردم، دین‌گریزی را از بین ببرند و ایشان تصریح می‌کند که قرار دادن مردم سالاری در مقابل حاکمیت الهی موجب پیدایش سکولاریسم شد و بعد اضافه می‌کند که البته نقش تاریخی بعضی از خلفای مسلمان مثل بنی‌امیه و بنی‌عباس هم در این روند در جوامع اسلامی کمتر از کلیسا نبود؛ آنها هم به اسم اینکه ما حکومت دینی هستیم و خلیفه خدا هستیم، به خواست و آراء مردم توجه نمی‌کردند و باعث شدند در یک برهه‌ای راه دین از سیاست جدا شود.

به لطف خدا و به برکت خون شهیدان بعد از قرن‌ها باطل بودن این تفکر آشکار شد و نظام جمهوری اسلامی ایران بر پایه جمهوری اسلامی یعنی مردم سالاری دینی تاسیس شد. بسیار بسیار نکته جالب و هوشمندانه‌ای بود که از یک سو ما خودمان را اسلامی می‌دانستیم و به طور خاص شیعه و علوی می‌دانستیم، حکومت خودمان را بر مبنای نهج‌البلاغه و قرآن استوار کردیم و از طرف دیگر جمهوری بودیم و در قانون اساسی خودمان بارها و بارها تکرار کردیم که مردم نقش اساسی را دارند و به خصوص در اصل ششم تصریح کردیم که اداره امور جامعه در همه بخش‌ها و در همه سطوح، بر اساس آراء عمومی است.

این یک ابتکار بسیار بسیار هوشمندانه‌ای بود که امام‌راحل (رضوان الله علیه) به خرج دادند و البته بعضی‌ها تحلیل اشتباه دارند؛ این تحلیل اشتباه را رهبر معظم انقلاب در یکی از سخنرانی‌های تاریخی خودشان تبیین کردند. بعضی خیال می‌کنند که امام از روی ناچاری، مردم سالاری را پذیرفت، امام از روی ناچاری این جمهوریت و انتخاب را پذیرفت. رهبر عزیز ما در یکی از سخنرانی‌های خودشان در مرقد امام در سالگرد ایشان، فرمودند (عین فرمایش ایشان است): افرادی گمان نکنند که امام بزرگوار ما

انتخابات را یا مردم سالاری را از فرهنگ غربی گرفت و آن را قاطی کرد با تفکر اسلامی و شریعت اسلامی؛ نه! اگر انتخابات و مردم سالاری را تکیه به آراء مردم جزو دین نمی‌بود و از شریعت اسلامی استفاده نمی‌شد، امام هیچ تقیدی نداشت؛ آن آدم صریح و قاطع مطلب را بیان میکرد، یعنی میگفت جزو دین نیست، همین که امام این را پذیرفت و جمهوریت را مقید به اسلامیت کرد و بعد مقابل آن مردم سالاری مقید به دینی شد، این نشان می‌دهد که ترکیب این دو انضمامی نیست، دو چیز جدا از هم که از روی ناچاری با هم مخلوط شده باشند نیست.

اسلام، تشیع و تفکر علوی اصولاً مبتنی بر جمهوریت و مردم سالاری است؛ البته مردم سالاری با تبیین و قرائتی که امام علی (ع) داشت و حالا مقدمه دوم بنده از اینجا آغاز می‌شود؛ ما در برابر مردم سالاری دو رویکرد می‌بینیم در جامعه خودمان، که یکی افراطی و دیگری تفریطی است که از هر دو باید در حذر باشید. این آفت هم اختصاصی به مردم سالاری ندارد، درباره تمام نهادهای مدرن مثل تحمل و مدارا، تساهل و تسامع، انتخابات، حزب، آزادی بیان و امثال اینها این دو نوع طرز تفکر دیده می‌شود. از یک طرف ما متفکرانی در میان خودمان می‌بینیم از مسلمانان چه در ایران و چه در غیر ایران؛ که اینها به صراحت می‌گویند ما در تعالیم دینی چیزی به نام دموکراسی نداریم، به نام مردم سالاری و رای و آزادی نداریم، اینها از غرب آمده و در آنجا متولد شده است و ما ناچاریم که یا درست بپذیریم و یا کاملاً با آن مخالفت کنیم، اینها بومی شدنی نیستند. بنده این عبارت را از روی کتاب یکی از متفکران معاصر عیناً برای شما می‌خوانم و فکر می‌کنم که کفایت می‌کند برای آنچه که مقصود من است؛

ایشان نوشتند : مفهوم‌های فلسفی مثل آزادی، تحمل، مدارا، مردم سالاری، حزب و امثال اینها، مفهوم‌های فلسفی یکپارچه‌ای هستند که یا پذیرفته می‌شوند یا رد می‌شوند، وابسته کردن این مفهوم‌ها به پسوند‌های معینی مثل اسلامی یا غربی، تحریف فلسفه سیاسی است و اشتباه و خطایی است که زندگی اجتماعی را دچار سردرگمی و گمراهی می‌کند. بعد ایشان به صراحت این جمله را در کتابشان نوشته است که : مردم ایران بر سر دو راهی هستند، یا باید این مفاهیم را بپذیرند و یا باید آنها را رد کنند و به عواقب خطرناک این رد کردن تن دهند، راه سوم وجود ندارد.

خب نتیجه همچین طرز تفکری این است که یکی دیگر از طرفداران این رویکرد به صراحت می نویسد: هر جا ما میان تکالیف دینی و حقوق بشر تعارضی دیدیم، حقوق بشر مقدم است و ما باید تکالیف دینی و آموزه های شریعت را کنار بگذاریم.

رویکرد دومی هم وجود دارد که البته خطر آن از این رویکرد کمتر نیست و آن کسانی هستند که تسلیم محض مفاهیم این چنینی می شوند با همان قرائتی که دنیای غرب می خواهد به ما تحمیل و تکلیف کند؛ یعنی این گروه مثلا می بینند غربی ها چگونه مردم سالاری را معنا می کنند بعد می خواهند به هر شکل شده آن قرائت را به خورد دین بدهند و با پیدا کردن آیه و روایت و استشهاد به یک مقطع تاریخی، حتما رنگ دینی به آنها بزنند و لباس شریعت به آنها بپوشانند؛ این خیلی خطرناک است، این التقاط در دین است، این همان خطر بزرگی است که مرحوم شهید مطهری در کتاب نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر فریاد می زند و هشدار می دهد و میگوید: من به عنوان کسی که مسئولیت الهی دارم، به رهبران این نهضت مقدس تا ابد هشدار می دهم و حجت را اتمام می کنم که اگر قرار باشد افرادی که با اندیشه های دینی آشنا نیستند برای هر چیزی رنگ دین بزنند، این کیان اسلام را تهدید می کند و اسلام را در دراز مدت از درون تهی می کند؛ این هم غلط است.

ما به نظرمان می رسد آن رویکردی که درست است و با منطق و عقلانیت سازگار است، آن رویکرد سومی است که ما باید انتخاب کنیم و آن، نقد منطقی و اصول گرایانه مفاهیمی مثل مردم سالاری است. ببینیم مردم سالاری یعنی چه، از آن چه ارائه ای می دهند و بعد واقعا اصول گرایانه به معنی اینکه بر مبنای دینی خودمان پافشاری کنیم، ببینیم آیا می توانیم این نظریه را بپذیریم یا خیر، همه نظریه را بپذیریم یا بعضی از آن را، بدون اینکه در رودر بایستی گیر کنیم یا بخواهیم مبنای دینی را جور دیگری جلوه بدهیم، با صراحت و شفافیت آنچه را که از دین می فهمیم در رابطه با اینها بگوییم.

مقدمه سوم که اینجا لازم است بنده ذکر کنم و فکر میکنم بحث من را کاملا شفاف می کند این است که مردم سالاری یعنی چه؟ یکی از طرفند هایی که رسانه های غربی علیه تفکر علوی از آن استفاده می کنند این است که اینگونه به افکار عمومی القا می کنند که ظاهرا مردم سالاری یک واقعیت شفاف غیر قابل تفسیر است، همان هایی که عرض کردم، یا باید کامل بپذیرید یا نه، که البته این طور نیست. همه اندیشمندانی که در مورد مردم سالاری بحث کردند تصریح کردند که مردم سالاری دارای یک مفهوم

واحد، و به قول هانتینگتون در کتاب موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم (این کتاب موج سوم دموکراسی با موج سوم دموکراسی تافلر فرق دارد) در آنجا هانتینگتون بحث مفصلی در فصل اول می‌کند و نشان می‌دهد که مردم سالاری نه تعریف مشخصی دارد و نه نسخه واحدی برای هیچ کشوری می‌شود. برایش پیچید، هر کشوری متناسب با فرهنگ، آداب، سنت و اعتقادات خودش نوعی از دموکراسی دارد؛ علاوه بر این، دموکراسی دارای درجه‌های متفاوتی است، اینطور نیست که صفر یا صد باشد، یا بله یا خیر، شدت و ضعف دارد و به تعبیر ما دموکراسی و مردم سالاری یک مفهوم مشکک است، ممکن است در جایی کم باشد و در جایی زیاد.

اما به هر حال، آن قدر متیقین آن که من امروز می‌خواهم به آن تاکید کنم، در اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده، ماده ۲۱، یا در میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی آمده، ماده ۲۵، که مردم سالاری را از نظر مفهوم یک حداقلی برایش در نظر گرفتند و از نظر شاخص هم یک حداقلی. مفهوم حداقلی مردم سالاری، در این اسنادی که عرض کردم و دیگر اسناد مشابه، این است که مردم حق مشارکت در تعیین سرنوشت خودشان را داشته باشند، مردم سالاری از لحاظ نظری یعنی داشتن حق تعیین سرنوشت. از نظر عملی برای آن شاخص تعیین کردند و شاخص آن، انتخابات است، حضور مردم است، چه به عنوان رای دهنده، یعنی مشارکت، و چه به عنوان رای گیرنده، یعنی رقابت، و نیز حق نظارت، حق نقد و پاسخگو بودن مسئولان، اینها هویت مردم سالاری است در اسناد معتبر بین المللی؛ بیشتر از این، تفسیری است که هر فرهنگی برای خودش دارد و فرهنگ دیگر ملزم نیست که آن را بپذیرد یا نپذیرد.

من با این مقدمه اشاره می‌کنم به اینکه در تفکر علوی، خصوصا در نهج البلاغه شریف، آیا ما از آن مفهوم و این شاخص‌ها برخورداریم؟ و می‌توانیم بپذیریم یا خیر؟

۱- آیا ما مردم سالاری را به عنوان حق تعیین سرنوشت می‌پذیریم؟ آیا علی (ع) مردم را محق می‌داند برای اینکه برای خودشان تصمیم بگیرند و سرنوشت خودشان را تعیین کنند یا خیر؟

ما در نهج البلاغه می‌بینیم مفصلا علی (ع) در این مورد بحث کرده است؛ حالا در مورد نامه مالک اشتر مفصل بحث شد و بنده تکرار نمی‌کنم و به عنوان نمونه به خطبه سوم نهج البلاغه اشاره می‌کنم. خطبه سوم نهج البلاغه در حقیقت اصول حکمرانی شیعی است، نحوه سیاست ورزی علوی است؛ می‌دانید که

این خطبه شریف در اواخر حکومت علی (ع) و اواخر عمر شریفشان بیان شده است؛ چون در این خطبه از جنگ غاصتین و مارقین و ناکسین هم بحث شده است، پس برای ماه‌های آخر عمر شریف حضرت است و از این جهت اهمیت دارد. در آنجا علی (ع) به صراحت بیان می‌کند که من مشروعیت خودم را از جانب خدا می‌دانم "اری ترائی نهبا" من دیدم آنچه را که به ارث رسیده بود از پیامبر (ص) برای من غارت شد. بعضی خیال کردند که تراث در اینجا، منظور فدک است؛ همانطور که شاعران و مفسران برجسته نهج البلاغه بیان کردند، این طور نیست و با سیاق خطبه و سخنان دیگر امیرالمومنین (ع) نمی‌خواند، تراث در اینجا همان حق حکومت کردن است؛ امیرالمومنین (ع) می‌فرماید این حق من بود و از خلفای پیشین خودش انتقاد می‌کند که چرا وقتی می‌دانستید این حق من است، این لباس را به ناحق بر تن خود کردید، اما به رغم اینکه تصریح می‌کند این حق من است و من از جانب خدا منصوب هستم و شما موظف بودید که من را ببپذیرید؛ حضرت می‌فرماید وقتی که مردم به سوی دیگری رفتند و او هم به ناحق قبول کرد، "سدلت دونها ثوبا" من این لباس را کنار گذاشتم و لباس دیگری پوشیدم و "طویت عنها کحشا" چشم پوشیدم، این هم عادی نبود چون حکم خدا کنار گذاشته شده بود و "صبرت علی طول المدة و شدة المحنة" محنت که امیرالمومنین (ع) در اینجا ذکر می‌کند، منظور این نیست که از خلافت محروم شده، او که به خلافت علاقه ای نداشت، آن موقع هم که به سراغ او رفتند گفت از آب بینی یک بز برای من بی ارزش تر است مگر اینکه حقی را احقاق کنم و عدالت را اجرا کنم ولو خلافت برای او لذتی نداشت که از دست دادن آن محنت محسوب شود، امیرالمومنین (ع) گفت من کنار کشیدم، بعد خلیفه دوم را مطرح می‌کند و عین همین جمله را می‌آورد، خلیفه سوم را مطرح می‌کند و شبیه هم جمله را می‌گوید و می‌فرماید وقتی مردم رفتند به سمت دیگران، من صبر کردم دیدم عاقلانه تر است، نه به استناد اینکه مشمولیت من از جانب خدا است، در مقابل آراء عمومی بایستم؛ حالا در این مورد نکته ای است که بعدا عرض می‌کنیم.

چون بحث ما از حکومت علوی است به نهج البلاغه استناد کردیم و الا در قرآن و مبانی دینی ما فراوان است. قرآن می‌فرماید "لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان" که چه بشود؟ همه پیامبران را فرستادیم و به آنها کتاب دادیم، قدرت دادیم که چه اتفاقی بیفتد؟ "لیقوم الناس بالقسط" تا خود مردم عدالت را بر پا دارند؛ این زیباترین تعبیر از مردم سالاری است، عدالتی که مردم پایه باشند،

استوار، شیرین و خواستنی است. قرآن نمی گوید "لیقام القسط للناس" تا انبیا بیایند عدالت را برای مردم بر پا کنند؛ می گوید خود مردم باید این کار را بکنند. کما اینکه در جایی دیگر دارد "یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط" خود شما عدالت را بر پا دارید و عدالت را بخواهید و اجرا کنید، مردم باید این کار را بکنند و الا به تنهایی که لذتی ندارد.

عدالت هم اگر تحمیلی باشد، لذت بخش، ماندگار و پایدار نیست. برای همین خود امیرالمومنین (ع) نقل می کند که پیامبر (ص) فرمود: "یا بن ابیطالب لک ولاء امتی" حق حکومت بر مردم من مال تو است و این حق را خداوند به تو داده است و بعد خود پیامبر (ص) به او فرمود اگر همه مردم آمدند دور تو را گرفتند و رضایت داشتند "فقم بامرهم" از این حقی که خدا به تو داده، حق را خدا داده، استفاده کن و اعمالش کن. "و انختلفوا علیک فدعهم" اگر اختلاف شد و تو را نخواستند رهایشان کن و منتظر باش که خداوند راه فرجی پیدا کند؛ یعنی مردم روشن شوند و به اشتباه خودشان پی ببرند و خودشان سراغ تو بیایند. این روایت در کتب معتبر ما نقل شده است مثلاً در کتاب سلیم بن غیث نقل شده که مستحضر هستید شاید اولین کتاب شیعه باشد از نظر روایی و معتبر است؛ یا مرحوم سید بن طاووس در کتاب کشف المحجّة این را نقل می کند از رسائل کافی، از رسائل کلینی، مرحوم کلینی علاوه بر کتاب کافی، کتابی داشته به نام رسائل که سید بن طاووس از آنجا نقل می کند که عبارت، عبارت گویایی است که فرصت خواندن آن نیست.

خلاصه اینکه امام علی (ع) با اینکه تراش خودش را غارت شده میدید و فکر می کرد حق حکومت از اوست و واقعا مال او بود، به نقش سلبی و ایجابی مردم اشاره می کند و می فرماید آن روزی که سراغ دیگران رفتند، من چشم پوشی کردم، آن روزی که سراغ من آمدند، تکلیف بر من تمام شد. این نقش مردم است یعنی تعیین سرنوشت مردم با خودشان است و البته باید آثار انتخاب خودشان را بپذیرند، هر کسی آنچه می درود که می کارد، حضرت فرمود من آن موقع چشم پوشی کردم تا آن روزی که همه مردم با آن حجم، با آن شور و با آن میزان از اصرار دور من را گرفتند به گونه ای که فرزندان من زیر دست و پا داشتند از بین می رفتند و لباس من از دو طرف پاره شد، اصرار می کردند که حکومت را بپذیر و من پذیرفتم. خیلی جالب است، در همان جایی که امیرالمومنین (ع) مشروعیت خودش را الهی می داند، می فرماید دلیل اینکه من حکومت را پذیرفتم این بود که بر من اتمام حجت شد بخاطر حضور مردم. "لولا حضور حاضر و قیام



الحجة بالوجود الناس و ما اخذ الله على العلماء ان لا يفتروا على كظة ظالم، و لا سغب مظلوم، لالقيت حبلها على غاربها" حضرت فرمود به دو دليل پذيرفتم، اگر اين دو دليل نبود نمي پذيرفتم، يكي اينكه مردم آمدند سراغ من و حجت تمام شد و دوم اينكه خدا از من خواسته است. مشروعيت الهی و مردم سالاری دینی یعنی این، کنار هم جمع می شوند. خداوند مشروعیت داده است ولی خود مردم هم باید بخواهند. این بر خلاف فقه برادران اهل سنت ما است، که معتقدند ما چهار راه برای انتخاب خلیفه و حکمرانی مشروع داریم از جمله دکتر وهب الزحیلی، دانشمند معاصر و بزرگ اهل سنت در کتاب الفقه السلامي و عدلة از مذاهب مختلف اهل سنت این نظریه را می آورد و توضیح می دهد و البته دفاع می کند و می گوید یک راه نصب است، یک راه ولایت عهدی است، یک راه بیعت است و یک راه چهارمی هم وجود دارد و آن غلبه است؛ یعنی اگر کسی توانست به زور حکومت بر مردم را به دست بگیرد، در فقه سیاسی عامه پذیرفته است؛ ولی ما در فقه شیعه چنین چیزی نداریم. در نهج البلاغه این وجود دارد و خیلی جالب است، که رهبر عزیز ما از همین نکته کاملا استفاده کردند و می فرمایند تغلب، یعنی حاکمیت بر اساس زور، تحمیل خودمان بر مردم؛ تغلب یعنی از راه غلبه و زور بر مردم حاکم شدن در منطق امیرالمومنین (ع) نیست، با اینکه خود را بر حق می دانست کنار نشست تا وقتی مردم آمدند اصرار کردند، ابرام کردند، شاید گریه کردند، التماس کردند که آقا شما بیا زمام امور ما را به دست بگیر، آن وقت آمد و زمام امور مردم را به دست گرفت. خودش گفت که اگر مردم نیامده بودند، اگر مردم اصرار نمی کردند، اگر این طلب جدی مردم نبود من علاقه ای به این کار نداشتم، قدرت در دست گرفتن و اعمال افتراق برای امیرالمومنین (ع) جاذبه ای ندارد و بعد فرمودند هیچ قدرت و غلبه ای در مکتب امام راحل پذیرفته نیست. یعنی اینکه از راه اعمال زور حکومت را در دست بگیرید، به قول شهید بهشتی در کتاب روحانیت و رهبری می گوید: حتی در جایی که حاکم تعیین شده از جانب خدا، حاکم تعیینی هست اما تحمیلی نیست؛ نکته خیلی جالبی است که تعیینی هست ولی تحمیلی نیست، تنصیصی هست ولی تحمیلی نیست و مردم باید بخواهند. البته به همین جملات هم اشاره می کند که رهبری و امام راحل هم دارند. این در بخش تعیین سرنوشت است که مفهوم مردم سالاری است.

در این بخش می خواهیم به شاخص ها اشاره کنیم. آیا مردم از شاخص های مورد قبول دنیای امروز در حکومت برخوردار هستند؟ یعنی آیا مردم حق انتخاب دارند، مردم حق نظارت دارند، مردم حق سوال از

حاکم دارند، حتی اگر این حاکم امیرالمومنین (ع) باشد یا خیر؟ ایشان حکومت را از جانب خداوند گرفته و مردم در این زمینه حقی ندارند، کدام است؟ ما وقتی به سیره امیرالمومنین (ع) نگاه می‌کنیم اعم از گفتارشان و رفتارشان می‌بینیم که پاسخ این سوالات مثبت است، به گونه‌ای که برای خیلی‌ها در دنیای معاصر قابل باور نیست. شما ببینید علاوه بر اینکه بنده عرض کردم ایشان می‌فرمایند مردم آمدند و آن بیعت با شکوه را با آن جمعیت انبوه انجام دادند، بیعتی که آگاهانه و داوطلبانه بود و من اصرار کردم که نمی‌خواهم ولی مردم قبول نکردند، وقتی پذیرفتن حالا به مردم چه می‌گویند، این خیلی مهم است.

ما در نهج البلاغه خطبه ۱۶۷ را داریم؛ مرحوم سید رضی می‌گوید "من خطبة له علیه السلام فی عباء لخلافة" این خطبه را امیرالمومنین (ع) اوایل حکومتشان بیان کرده بودند؛ من با مراجعه به منابع دیگر دیدم که ظاهراً اولین سخنرانی حضرت است، به تعبیر امروزی می‌توانیم بگوییم این سخنرانی معارفه امیرالمومنین (ع) است. بعد از ۲۵ سال پرتنش وقتی حکومت را می‌پذیرند، ببینید چه می‌گوید برای مردم سخنرانی می‌کند و می‌فرماید: "الفرائض الفرائض" مردم من حکومت را قبول کردم برای اقامه واجبات الهی و توضیحاتی می‌دهند ولی خیلی جالب است که بلافاصله این جمله را اضافه می‌کنند: من آدمم تا واجبات الهی را بر پا بدارم اما بدانید که "فضل حرمة المسلم علی الحرم کلها" همان خدایی که چیزهایی را بر من واجب کرده و من بخاطر آنها حکومت را قبول می‌کنم، حقوق مردم را واجب تر از همه چیز قرار داده، تفضیل یعنی مقدم کرده است.

در جایی امیرالمومنین (ع) می‌فرماید: "جعل الله سبحانه حقوق عباده مقدمة لحقوقه" حقوق مردم، مقدمه حقوق الهی است "فمن قام بحقوق عباد الله كان ذلك مؤديا الى القيام بحقوق الله" اگر کسی توانست حقوق مردم و رعیت را رعایت کند، تازه به حقوق الهی می‌تواند عمل کند. خیلی جالب است، این در نامه ۵۰ هم تکرار شده است؛ حضرت می‌فرماید: مردم من حاکم شدم، شما بر من حقوقی دارید و من هم بر شما حقوقی دارم. اینها را توضیح می‌دهد و بعد می‌فرماید "فاذا فعلت ذلك وجبت لالله عليكم النعمة ولي عليكم الطاعة" وقتی من حقوق شما را رعایت کردم و ادا کردم، شما موظف هستید حقوق من را رعایت کنید وگرنه حقوق شما مقدم است.

مرحوم شهید مطهری از این جمله استفاده زیبایی کردند از کلمه رعیت، در جلد ۱۶ مجموعه آثارشان صفحه ۴۴۹ می‌فرماید: در منطق نهج البلاغه، امام و حکمران، امین و پاسبان حقوق مردم هستند و در

برابر آنها مسئول است؛ از بین این دو (حکمران و مردم) اگر بناست یکی برای دیگری باشد، این حکمران است که برای توده مردم است نه توده مردم برای حکمران. حضرت هم می فرماید آن موقع که من حق شما را ادا کردم، حالا نوبت شماست که حق من را رعایت کنید. بعد هم به مردم حق نظارت می دهد.

شما در خطبه ۱۶۲ نهج البلاغه ببینید در بحبوحه جنگ صفین که شدیدترین جنگ امیرالمومنین (ع) بود، هم از نظر زمان طولانی بود، هم از نظر تاکتیک های روانی دشمن و هم از شدت درگیری ها، از هر جهت جنگ صفین خسته کننده و اذیت کننده بود؛ در بحبوحه جنگ صفین، فردی می آید از امیرالمومنین (ع) می پرسد آقا ۲۵ سال قبل چگونه شد که شما حاکم نشدید؟ چرا شما را انتخاب نکردند؟ اطرافیان امیرالمومنین (ع) ناراحت می شوند که الان چه وقت سوال کردن است، حضرت آنها را ساکت می کند و می گوید بله، جای سوال اینجا نبود و فرمود "و لک بعد زمامة سح و حق المسئلة" تو از قبیله ای هستی که به ما پیوند داری و حق سوال و پرسش داری، حق نظارت داری "و قد استعملت فعل" و این حق را داری و الان می خواهی از آن استفاده کنی، پس حالا بدان و مختصرا برای او شروع به توضیح دادن کردند. این یعنی حق نظارت مردم، حق سوال مردم حتی در بحبوحه جنگ برای حضرت به رسمیت شناخته می شود.

حالا در نامه مالک هم که اشاره کردند این هست که حضرت می فرماید: مردم باید بتوانند حقشان را از حاکم درخواست کنند و بتوانند بپرسند چرا، آن هم بدون لکنت زبان، این نکته خیلی مهم است یعنی باید حق نظارت، سوال، نقد و اعتراض داشته باشند، آن هم بدون لکنت زبان؛ چرا؟ می فرماید "فانی سمعت رسول الله (ص) يقول فی غیر موطن" چون من خودم بارها و بارها از پیغمبر (ص) شنیدم نه یک جا و دو جا، می فرمود: "لن تقدس امة لا یؤخذ للضعیف فیها حقه من القوی غیر متمتع" آن امتی که حق ضعیف بدون لکنت زبان از قوی گرفته نشود، آن امت مقدس نیست، آن امت پاک نیست. امت مقدس، پاک و علوی آن امتی است که مردم آگاهانه و از روی اختیار به سوی حاکمان رو بیاورند، بر آنها نظارت کنند، آنها را نقد کنند و البته از آنها اطاعت و حمایت هم کنند.

طبیعی است که ما در این فرصت کوتاه نمی توانیم همه جوانب موضوعی به این مهمی را عرض کنیم، اما آنچه که بنده می توانستم در این مدت کوتاه خدمت شما عرض کنم این است که امیدوارم مورد قبول شما قرار گرفت باشد.